

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020822**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# مسالک موجود در معنای حروف

بحث دربارۀ معنای حروف بود. مرحوم آقای صدر در این زمینه به سه مسلک اشاره نموده و آن­ها را مورد بحث قرار می­دهند.

بین عنوان سه مسلک در تقریرات مرحوم آقای هاشمی[[1]](#footnote-1) و عنوان آن­ها در تقریرات آقای حائری[[2]](#footnote-2)، تفاوت­هایی وجود دارد.

مرحوم آقای هاشمی می­فرمایند در تعیین معنای حروف سه مسلک وجود دارد که عبارتند از: 1- مسلک علامیّت -2-مسلک آلیّت -3-مسلک نسبیّت. اما آقای حائری می­فرمایند در معنای حروف سه مسلک وجود دارند که عبارتند از: 1- حروف معنا ندارند-2- معنای حروف ذاتاً با معنای اسماء یکسان هستند و تفاوتشان عرضی است-3-معنای حروف ذاتاً با معنای اسماء مختلف هستند.

به نظر می­رسد تعابیر آقای حائری بهتر و گویاتر از تعابیر آقای هاشمی است. عنوان مسلک­های مزبور در کلام آقای هاشمی اصلاً گویا نیست و مسالک سه­گانه را به­خوبی روشن نمی­کند؛ افزون بر اینکه یک سری اشکال نیز به تقریر آقای هاشمی وارد است؛ مثلاً عنوان نسبیّت که بیانگر مسلک سوم است شاید جامع جمیع اقسام مسلک سوم نباشد یعنی چنین نیست که قائلین به مسلک سوم لزوماً نسبی بودن معنای حروف را ادعا کنند.

امّا تقسیم­بندی ذکر شده در تقریرات آقای حائری بر پایۀ سلب و ایجاب است و بر پایۀ حصر عقلی استوار است. ایشان می­فرماید حرف یا معنا دارد یا ندارد؛ اگر معنا دارد یا معنایش همان معنای اسم است و یا نیست؛ و به این شکل تقسیم­بندی را بر پایۀ نفی و اثبات انجام می­دهند که مفید حصر است.

تنها یک نکته در تعبیرات آقای حائری وجود دارد که چندان زیبا به نظر نمی­رسد؛ ایشان در اشاره به مبنای محقق خراسانی می­فرمایند تفاوت بین معنای حرفی و معنای اسمی، تفاوت ذاتی نیست بلکه تفاوت عرضی است؛ این در حالی است که محقق خراسانی[[3]](#footnote-3) اساساً بین موضوع­له اسم و حرف، تفاوت ذاتی یا عرضی قائل نیست، بلکه تفاوت را در کیفیت استعمال می­دانند؛ البته تفاوت در کیفیت استعمال ناشی از تفاوت در گونۀ وضع است؛ طبق مبنای محقق خراسانی کیفیت وضع و استعمال معنای حرفی، به گونه­ای است که جنبۀ آلی داشته و حالت برای غیر و به عنوان خصوصیتی در معنای دیگر ملاحظه می­شود اما کیفیت وضع و استعمال معنای اسمی، جنبۀ استقلالی دارد. بنابراین تعبیر تفاوت عرضی بین معنای اسمی و معنای حرفی، تعبیر زیبایی نیست و با کلمات محقق خراسانی همخوانی ندارد.

البته این نکته، اهمیّت چندانی ندارد و صرفاً یک جنبۀ شکلی دارد؛ شما می­توانید بگویید تفاوت در کیفیت استعمال عرضاً به موضوع­له و مستعمل­فیه سرایت می­کند ولی این تعابیر چندان لطیف نیست هر چند جنبۀ شکلی داشته و اهمیّت زیادی ندارد.

## مسلک اول: بی­معنا بودن حروف

محقق خوئی[[4]](#footnote-4) می­فرمایند معنا نداشتن حروف امری بر خلاف وجدان است چون وقتی حروف در جمله قرار می­گیرند، بالوجدان معنای جمله را تغییر می­دهد پس حروف معنا دارند.

اما به نظر می­رسد مقصود کسانی که قائل به بی­معنا بودن حروف هستند، چیز دیگری است؛ این مسلک به مرحوم شیخ رضی نسبت داده شده است؛ ایشان در شرح کافیه تعبیری دارند که لازم است آن را قرائت نموده و به تفسیر آن بپردازیم تا روشن شود مقصود ایشان چه بوده است.

پس از مرحوم شیخ رضی کسی که صراحتاً به این مسلک پایبند شده است، محقق ایروانی [[5]](#footnote-5)است.

آقای شهیدی[[6]](#footnote-6) عبارت محقق ایروانی را و مرحوم شیخ رضی را گزارش نموده و می­فرمایند از عبارت مرحوم شیخ رضی چنین مبنایی استفاده نمی­شود.

نخست عبارت مرحوم شیخ رضی را قرائت نموده و به تفسیر آن می­پردازیم تا روشن شود مقصود ایشان چیست.

### مروری بر عبارت مرحوم شیخ رضی

 آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول عبارت مرحوم شیخ رضی را از شرح کافیه­ای که چاپ مکتبۀ مرتضویه است جلد1 صفحۀ10 نقل نموده است که ما نیز همان را قرائت می­کنیم:

«ثُمّ نقول: إنّ معنى (مِن) الابتداء، فمعنى (من) ومعنى لفظ الابتداء سواء، (این قسمت از عبارت که می­گویند معنای لفظ «من» و معنای لفظ «ابتداء» یکسان است موهِم دیدگاهی است که محقق خراسانی برگزیده است لذا برخی از آقایان همان دیدگاه را به ایشان نسبت داده­اند؛ اما ادامۀ عبارت با دیدگاه محقق خراسانی به هیچ وجه قابل انطباق نیست بلکه با معنا نداشتن حروف سازگارتر است) إلاّ أنّ الفرق بينهما أنّ لفظ الابتداء ليس مدلوله مضمون لفظ آخر، بل مدلوله معناه الذي في نفسه مطابقةً، ومعنى (مِن) مضمون لفظ آخر ينضاف ذلك المضمون إلى معنى ذلك اللفظ الأصليّ; فلهذا جاز الإخبار عن لفظ الابتداء، نحو: (الابتداء خير من الانتهاء) ولم يجز الإخبار عن (مِن); لأنّ الابتداء الذي هو مدلولها في لفظ آخر، فكيف يخبر عن لفظ ليس معناه فيه، بل في لفظ غيره؟! وإنّما يخبر عن الشيء باعتبار المعنى الذي في نفسه مطابقةً، فالحرف وحده لا معنى له أصلاً; إذ هو كالعلم المنصوب بجنب شيء ليدلّ على أنّ في ذلك الشيء فائدة ما، فإذا اُفرِد عن ذلك الشيء بقي غير دالّ على معنىً أصلاً».[[7]](#footnote-7)

#### نکات قابل استفاده از کلام مرحوم شیخ رضی

از مجموع عبارت فوق چند نکته استفاده می­شود:

1. معنای «مِن» و «ابتداء» یکی است.
2. معنای «ابتداء» در خود لفظ است و معنای «مِن» در لفظ دیگر است. این نکته در حقیقت ناظر به بحثی است که مرحوم شیخ رضی نیز مطرح نموده است؛ در این خصوص از حضرت علی علیه السلام تعبیری نقل شده است مبنی بر اینکه «الحرف ما اوجد معنیً فی غیره»[[8]](#footnote-8)؛ بحث در این است که مرجع ضمیر در «غیره» معنا است یا «ما»ی موصول است؟ به عبارت دیگر بحث در آن است که این عبارت به معنای «الحرف ما دلّ علی معنی فی غیر ذلک المعنی» است یا به معنای «الحرف ما دلّ علی معنی فی غیر ذلک اللفظ» است؟ چون «ما»ی موصول به لفظ باز می­گردد. مرحوم شیخ رضی ضمیر را به لفظ برگردانده است که توضیحش را ذکر خواهیم کرد.
3. «من» وابسته به لفظ دیگری است در نتیجه اگر از آن جدا شود دیگر دالّ بر معنا نیست. دالّ بودن «من» منحصر به جایی است که در کنار لفظ دیگر قرار بگیرد پس خودش به تنهایی دالّ نیست.

#### تفسیر کلام مرحوم شیخ رضی

با عنایت به نکات مزبور می­توان برای کلام ایشان دو تفسیر مطرح نمود.

**تفسیر اول:** ما یک سری کلمات داریم که به عنوان اجزای کلمات دیگر افادۀ معنا می­کنند که خود این کلمات به دو شکل هستند.

باید دانست لغات به دو گونۀ اصلی تقسیم می­شوند:

1. لغت­های هنداروپایی که لغت فارسی نیز در زمرۀ آن­ها قرار دارد؛ اینگونه لغات اساسشان بر پایۀ پیشوند، پسوند، میانوند، استوار است.
2. گونۀ دوم از لغات، لغاتی است که لغت عربی، اِبری و مانند آن، در زمرۀ آن­ها قرار دارند و لغات اشتقاقی نام دارند یعنی اساسشان، بر پایۀ اشتقاق است.

حال طبق هر یک از این لغات \_خواه اساس مفرداتشان بر پایۀ اشتقاق باشد و خواه بر پایۀ پیشوند و پسوند و میانوند باشد\_ یک سری امور داریم که به عنوان پیشوند و پسوند یا به عنوان هیأت اشتقاقی خاص شناخته می­شوند. به طور مثال در نظام پیشوند و پسوند و میانوند، می­توان کلمۀ رنگ را همراه با پیشوند و پسوند و میانوند به کار برده و کلمات بی­رنگ، رنگی، و رنگارنگ را از آن استخراج نمود؛ در این کلمات «بی» به عنوان پیشوند، «ی» به عنوان پسوند، و «الف» به عنوان میانوند، معنای جدیدی را به کلمۀ رنگ اضافه می­کنند ولی روی هم رفته یک کلمۀ جدید می­سازند.

همچنین در نظام اشتقاقی، کلمۀ ضرب، به ضارب و مضروب تبدیل می­شود که دربردارندۀ یک هیأت اشتقاقی خاص است. این هیأت عبارت است از اضافه شدن واژه­ها و تغییر حرکات حروف؛ یعنی مجموعه­ای از تغییر واژگان و تغییر حرکات، این هیأت اشتقاقی را سامان می­دهند. ناگفته پیدا است که این هیأت­های اشتقاقی نیز معنای جدید به کلمه می­دهند لذا هر یک از ضرب و ضارب و مضروب، معنایی مغایر با معنای دیگر را به همراه دارد.

ممکن است عبارت مرحوم شیخ رضی ناظر به همین جهت باشد؛ طبق این احتمال مقصود مرحوم شیخ رضی آن است که «من الکوفة» یا «اِلی البصرة» خودش یک کلمۀ وحدانی است؛ این تحلیل شبیه تحلیل ذکر شده برای کلمۀ رنگ است که وقتی همراه با پیشوند و پسوند و میانوند به کار می­رود یک کلمۀ جدید با معنایی جدید شکل می­گیرد. بر این اساس، ایشان در صدد بیان این مطلب است که «مِن» به تنهایی بی­معنا است اما پس از ترکیب با واژۀ دیگر \_یعنی مضاف­الیه «مِن»\_ یک لفظ وحدانی با معنای جدید ایجاد می­کند.

**تفسیر دوم**: تفسیر دیگر، همان مطلبی است که محقق ایروانی[[9]](#footnote-9) بدان قائل است. ایشان معتقد است »مِن» خودش بی­معنا است اما یک هیأت ترکیبیه­ای وجود دارد که آن هیأت ترکیبیه دالّ بر معنا است. عناصر دلالت­گر گاهی مفردات یا موادّ هستند اما گاهی هیأت­های ترکیبیه هستند؛ به طور مثال در قضیۀ «زیدٌ عالمٌ»، «زید» دالّ بر معنای خودش است، «عالمٌ» نیز دالّ بر معنای خودش است و مجموعۀ «زیدٌ عالمٌ» دال بر معنایی متفاوت است. مقصود از مجموعۀ این دو، همان هیأت خاصی است که وجود دارد.

در تأیید فرمایش ایشان می­توان چنین گفت که «زیدٌ عالمٌ» بدون شک، معنایی را افاده می­کند؛ حال اگر «إنّ» را در ابتدای این جمله قرار دهید می­شود «إنّ زیداً عالمٌ»؛ احساس وجدانی ما آن است که «إنّ» قسمتی از آن هیأت ترکیبیه است یعنی یک موقع هیأت ترکیبیه بدون «إنّ» است، در این صورت هیأت مورد نظر تشکیل­یافته از مرفوع بودن مبتدا و مرفوع بودن خبر است؛ اما یک موقع منصوب بودن اسم، مرفوع بودن خبر، و خود »إنّ» به عنوان یک مجموعه، هیأتی را تشکیل می­دهند. «إنّ» قسمتی از این هیأت ترکیبیه است. ما وجداناً نقش «إنّ» در جملۀ «إنّ زیداً قائمٌ» را با نقش منصوب بودن اسم یا مرفوع بودن خبر، در یک وزان درک می­کنیم یعنی این مجموعۀ «إنّ» و نصب اسم و رفع خبر، را دالّ می­پنداریم بر خلاف جایی که «إنّ» وجود نداشته باشد که در این صورت مجموعۀ نبود «إنّ» و رفع مبتدا و رفع خبر، که تشکیل­یافته از یک امر عدمی و دو امر وجودی است، یک هیأت ترکیبیه را سامان بخشیده و بر معنایی دلالت می­کند.

به نظر می­رسد عبارت مرحوم شیخ رضی با تفسیر اول هماهنگ­تر است هر چند فی­الجملة می­توان آن را با تفسیر دوم نیز هماهنگ نمود. ایشان فرمودند «من» دال بر معنایی در لفظ دیگر است؛ ظاهر لفظ دیگر، یک لفظ است که همان مجرور «مِن» است بر خلاف دیدگاه محقق ایروانی که دالّ را مجموع هیأت ترکیبیه­ دانستند که از متعلّق«من» و مجرور «مِن» تشکیل شده است که دو لفظ دارد نه یک لفظ؛ لذا به نظر می­رسد «لفظ آخر» با تفسیر اول هماهنگ­تر است چون حمل نمودن «لفظ آخر» بر دو لفظ (یعنی متعلق«من» و مجرور «من») قدری تکلّف­آمیز است.

من احتمال می­دهم با توجه به این که مرحوم شیخ رضی استرآبادی فارس­زبان بوده، معنای حروف را در همان نظام زبان فارسی، تحلیل نموده است.

### تبیین مسلک اول در کلام مرحوم آقای صدر

پیش­تر اشاره شد که برخی از اندیشمندان (یعنی محقق خوئی) در اشکال به مسلک اول (یعنی بی­معنا بودن حروف) آن را واضح البطلان دانسته و فرمودند بالوجدان بود و نبود حروف در جمله، منشأ تغییر معنای جمله می­شود پس حروف معنا دارند؛ به عبارت دیگر این مسلک دربردارندۀ تناقض است چون از یک سو شما می­گویید معنا ندارد و از سوی دیگر بالوجدان معنایی را از کلام درک می­کنیم که مستند به حرف است.

مرحوم آقای صدر در تبیین مسلک اول و پاسخ به اشکال مزبور بیانی دارند که در تقریرات آقای هاشمی و آقای حائری به دو شکل مطرح شده است؛ تقریر آقای حائری در این قسمت کاملاً گویا و روشن است اما تقریر آقای هاشمی بسیار کوتاه، مبهم و مندمج است.

آقای هاشمی در تبیین مسلک اول (یعنی مسلک علامیّـت حروف یا همان بی­معنا بودن حروف)، و در پاسخ به واضح البطلان بودن آن چنین می­فرمایند که ممکن است مسلک علامیّت حروف را چنین معنا کنیم:

بأنَّ المقصود وضع الاسم المقيّد بالحرف للمعنى الخاصّ بحيث لا يبقى للحرف مدلول إضافي في الكلام يستفاد منه بنحو تعدّد الدال و المدلول كما هو المطلوب.[[10]](#footnote-10)

مقصود از اسم مقید به حرف چیست؟ آیا مقصود، مجرور «من» است یا متعلق «من»؟ توجه به این نکته لازم است که اسمی که مقیّد به حرف دانسته شده شامل فعل هم می­شود لذا روشن نیست مقصود ایشان از اسم مقید به حرف، مجرور «من» است یا متعلق «من».

آقای حائری در کلامشان این ابهام را برطرف نموده و اسم مقید به حرف را همان متعلق «من» دانسته­اند. ایشان در پاسخ به واضح البطلان بودن مسلک اول چنین می­فرمایند:

أقول: إنّ هذا المسلك بناءً على الرأي المشهور في حقيقة الوضع من إرجاعه إلى الإنشاء بأحد الوجوه الماضية يمكن تفسيره بنحو لا يستبطن تناقضاً، ولا استحالة، وذلك بأن يدّعى: أنّ لكلمة «السير» مثلاً أوضاعاً عديدة بعدد حالاتها من حيث اكتنافها بالحروف وعدمه، فمثلاً **كلمة «السير»** حينما لا تكون مكتنفة بحرف تكون موضوعةً لطبيعيّ السير، وحينما تكون مكتنفة بـ «من» و «إلى» تكون موضوعةً لحصّة خاصّة من السير، وهي: السير من كذا إلى كذا. فنفس «من» و «إلى» لا تدلاّن على معنىً، وإنّما الخصوصيّة تستفاد من نفس السير; لأنّها موضوعة بوضع آخر حينما تكون مكتنفة بـ «من» و «إلى»، فلا يكون هذا المسلك مستبطناً لتناقض أو استحالة. نعم، قد يقال: إنّه خلاف الوجدان.[[11]](#footnote-11)

مرحوم آقای صدر بنابر تقریر آقای هاشمی مسلک اول را به گونه­ای توضیح می­دهند که گویا این امکان وجود دارد که مسلک اول را بنابر جمیع مبانی در حقیقت وضع توضیح دهیم. ولی در کلام آقای حائری گفته شده اگر حقیقت وضع را اعتبار بدانیم می­توان مسلک اول را تبیین نمود اما بنابر مسلک قرن اکید یا مسلک تعهّد نمی­توان مسلک بی­معنا بودن حروف را تبیین نمود. البته ایشان توضیح نداده­اند که به چه دلیل نمی­توان مسلک بی­معنا بودن حروف را بر اساس مسلک قرن اکید یا تعهّد تبیین نمود. البته ایشان تعبیر انشاء را به کار برده­اند که ممکن است بتوان مسلک تعهّد را نیز به نحوی ذیل آن قرار داد اما مسلک قرن اکید که مسلک خود ایشان است، قطعاً مصداق انشاء نخواهد بود. به هر حال ایشان توضیح ندادند که چرا مسلک بی­معنا بودن حروف تنها بر اساس مسلک انشائی دانستن حقیقت وضع، قابل تبیین است.

### تبیین مسلک اول بر اساس تفسیر ارائه شده از کلام مرحوم شیخ رضی

بر اساس دو تفسیری که ما برای کلام مرحوم شیخ رضی مطرح کردیم، هر دو تحلیل، به گونه­ای است که در زبان­ها واقعیّت دارند یعنی در زبان­های مبتنی بر نظام اشتقاقی، یک سری از مدلول­ها برخاسته از هیأت­های افرادیه هستند که عبارتند از تغییر حرکات و کم و زیاد شدن حروف؛ همچنین در زبان­های هنداروپایی که مبتنی بر نظام پیشوند، پسوند، میانوند هستند، یک سری مدلول­ها برخاسته از همین پیشوندها و پسوندها و میانوندها هستند؛ همچنین برخی از مدلول­ها برخاسته از هیأت­های ترکیبیه هستند.

### تبیین مسلک اول در کلام محقق ایروانی

آقای شهیدی[[12]](#footnote-12) در صدد بیان این نکته است که مرحوم شیخ رضی، به مسلک اول قائل نیست و دیدگاهش، با دیدگاه محقق ایروانی متفاوت است. محقق ایروانی معنای حروف را در حقیقت مستند به هیأت ترکیبی کلام دانسته­اند؛ عبارت ایشان به شرح زیر است:

التحقيق ان الحروف لا وضع لها أصلا و انما الوضع للهيئات التركيبية الدالة على أنحاء الروابط الخاصة (و توضيح ذلك) انه إذا كان للحروف وضع فاما ان تكون موضوعة بإزاء مفاهيم النسب المستقلة في اللحاظ أو تكون موضوعة بإزاء الروابط الخاصة بما هي روابط غير المستقلة في اللحاظ و كل منهما لا يجدى في تفهيم المراد من الكلام (مضافا) إلى ان الثاني غير معقول في نفسه (بيان ذلك) ان الوضع ان تعلق بمفاهيم النسب المستقلة باللحاظ لم يتم بذلك الكلام بل احتاج إلى رابط يربطه (مضافا) إلى ان المفهوم الّذي لا ربط له في ذاته لا يعقل ان يرتبط و انما المرتبط مرتبط من أول يومه و أخذ الربط في متن ذاته باشتمال مفهومه على ذات و نسبة فكان معناه معنى جمليا و لو بالانحلال و ان تعلق بالروابط بما هي روابط لزم ذلك أيضا لأن المفاهيم المتعددة إذا انضمت و تراكمت لم يتحصل منها المعنى الجملي بل كان هناك مفاهيم متعددة متباينة فالوضع بإزاء المواد الثلاثة البسيطة لا يكاد يجدى في تحصل الغرض من الوضع و لا تتألف منها الجملة (و ظني) ان حسبان الوضع للحروف ناشئ مما يرى من حصول الاختلاف في المعنى باختلافها فيظن استناد ذلك إلى معنى الحروف غفلة عن ان ذلك غير معقول و مع ذلك فهو غير مجد و عن ان الاختلاف المذكور ناشئ من اختلاف أوضاع المركبات بهيئاتها المتولدة من تخلل الحروف بلا وضع متعلق برقاب الحروف و لعل هذا معنى قوله عليه السلام و الحرف ما أوجد معنى في غيره يعنى أوجد معنى في متعلقاته (ایشان ضمیر «غیره» را به «ما»ی موصول بازگردانده است یعنی «الحرف ما اوجد معنی فی غیرِ«ما»؛ یعنی آن هیأت که حرف جزئی از آن هیأت است).[[13]](#footnote-13)

آقای شهیدی می­فرمایند مقصود مرحوم شیخ رضی از عبارتی که گذشت، آن است که حرف به تنهایی معنا ندارد لذا ممکن است در جمله معنا داشته باشد. به نظر می­رسد مقصود مرحوم شیخ رضی یا حرف مرحوم رضی است[[14]](#footnote-14) یا همان مطلبی است که ما بیان کردیم؛ آقای شهیدی این دو را با یکدیگر خلط نموده و یکجا مطرح کرده است در حالی که این دو باید از هم تفکیک شود؛ ما دو مدل دالّ داریم: دالّی که هیأت افرادی است و دالّی که هیأت جمله است؛ بین این دو هیأت فرق است. پیش­تر نیز به این نکته اشاره کردیم که مشابه­تر از هیأت افرادی، نظام پیشوند، پسوند و میانوند است که چون در عربی نیست به راحتی نمی­توانیم آن را دنبال کنیم.

به نظر می­رسد اینکه ایشان فرمودند «حرف به تنهایی معنا ندارد ولی در جمله معنا پیدا می­کند» به معنای آن نیست که در جمله، خود حرف معنادار می­شود؛ بلکه به معنای آن است که مجموع حرف و لفظی که در کنارش هست معنادار می­شوند چون تعبیر ایشان این بود که معنای حرف «فی لفظٍ آخر» است.

این تعبیر بیش از هر چیزی، با نظام پیشوند و پسوند و میانوند همخوانی دارد لذا به نظر می­رسد مرحوم شیخ رضی، معنای حرف را در این نظام تحلیل نموده است. و اگر بخواهیم «فی لفظ آخر» را نه یک لفظ که دو لفظ بدانیم، شبیه دیدگاه محقق ایروانی خواهد شد. هیأت عبارت است از مجموع این الفاظ و حرف قسمتی از این هیأت است. اینکه گفته شده «الحرف وحده» معنا ندارد به معنای آن است که حرف به تنهایی معنا ندارد امّا به عنوان جزئی از یک دالّ مرکب، معنادار است.

**سؤال**: آیا در عربی پیشوند و پسوند نداریم؟

**پاسخ**: ظاهراً نداریم. زبان عربی بر پایۀ پیشوند و پسوند استوار نیست. البته ممکن است شخصی بگوید «هذا» یک نوع پیشوند است.

**سؤال**: مثلاً حرف «باء» در «بدون کذا» می­تواند یک نوع پیشوند تلقی شود؟

**پاسخ**: خیر؛ حرف «باء» همان حرف جرّ است.

**سؤال**: همین حرف جرّ می­تواند یک نوع پیشوند تلقی شود؟

**پاسخ**: مرحوم شیخ رضی قصد دارد این را پیشوند قرار دهد. هم­اینک قصد داریم این مطلب را توضیح دهیم.

نخست یک توضیح اجمالی در این زمینه مطرح می­کنیم و تفصیلش را به جلسۀ بعد موکول می­کنیم.

### تبیین معقول و هماهنگ با وجدان از مسلک اول

وقتی می­گوییم «بی­سواد» کلمۀ «بی» در «بی­سواد» یک معنایی افاده می­کند؛ آیا مفاد «بی» در «بی­سواد» همانند «به» در «من به مدرسه رفتم» است؟ به نظر می­رسد مفاد این دو از یک سنخ نیست. به نظر می­رسد «به» حامل معنایی است که در مجموع جمله فهمیده می­شود یعنی در تکوین معنای جمله دخالت دارد بر خلاف «بی» در «بی­سواد» که یک کلمۀ افرادی جدید می­سازد و در تکوین معنای افرادی ایفای نقش می­کند. این مطلبی است که ما در وجدان خود احساس می­کنیم لذا اگر بخواهیم این دو را از یک سنخ بدانیم مرتکب خلاف وجدان شده­ایم. در «به مدرسه رفتم» کلمۀ «به مدرسه» با «رفتم» یک نوع ارتباط دارد لذا گفته می­شود حرف جرّ علاوه بر مجرور نیازمند متعلق است چون اساساً معنایش، یک معنای تعلقی است؛ اینکه مشهور معنای حرف را نسبی دانسته­اند ناشی از همین درک وجدانی است که دیده­اند حروف جرّ یک ارتباطی بین متعلق، و مجرور ایجاد می­کند. این مفهوم در حروف پیشوند و پسوند نیست؛ پیشوند و پسوند ارتباط بین دو چیز را ایجاد می­کند؛ این توضیحی دارد که در آینده ذکر خواهیم کرد.

به نظر می­رسد اگر بخواهیم تبیین معقولی که با وجدان هماهنگ باشد برای مسلک اول مطرح کنیم باید مفاد را وابسته به هیأت جمله قرار دهیم. می­بایست دالّ را هیأت جمله قرار دهیم نه پشوند و پسوند. حتی در زبان فارسی که مبتنی بر نظام پیشوند و پسوند است وجداناً بین حروف و بین پیشوند و پسوند، فرق احساس می­کنیم و ادباء نیز بین این دو فرق می­گذارند.

«به» در جملۀ «به مدرسه رفتم» یک حرف اضافه است ولی «بی» در «بی­سواد» یک پیشوند است و حرف اضافه با پیشوند بالوجدان فرق دارد.

کسی می­گفت مرحوم آ شیخ مجتبی لنکرانی به برخی افراد می­گفت: «انت خبیرٌ بی بی» یعنی از لفظ خبیر «بی» را حذف کنید. مقصود اینکه در کلمۀ «بی­سواد» حرف «بی» معنا دارد و نمی­توان آن را حذف کرد. به عبارت دیگر «بی» در تکوین معنای افرادی دخالت دارد که توضیحش را به جلسۀ آینده موکول می­کنیم.

عبارت­های آقای شهیدی را ملاحظه بفرمایید چون سودمند است. البته فرمایشات ایشان برگرفته از کلمات محقق ایروانی است. ایشان می­فرمایند مسلک اول می­خواهد بگوید مدلولی که از حرف جرّ استفاده می­شود مستند به خود حرف نیست بلکه مستند به هیأت است و این هیأت، دالّ بر یک معنای بسیط است و آن معنای بسیط بالتأمل العقلی مرکّب می­شود. این نکتۀ مهمی است که در این بحث از اهمیّت ویژه­ای برخوردار است؛ آیا معنایی که از هیأت جمله استفاده می­شود یک معنای بسیط است؟ این آقایان می­خواهند آن را بسیط بدانند و بالتأمل العقلی آن را مرکّب کنند.

این مطلب را در کلمات آقای شهیدی ملاحظه بفرمایید؛ در جلسۀ آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 229 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الاُصول القسم الأوّل ج1 ص122 [↑](#footnote-ref-2)
3. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 10 [↑](#footnote-ref-3)
4. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 62 [↑](#footnote-ref-4)
5. الأصول في علم الأصول، ج‏1، ص13 و نهاية النهاية في شرح الكفاية، ج‏1، ص10. [↑](#footnote-ref-5)
6. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، مسلک العلامیة ، ص ۱۶۴و165. [↑](#footnote-ref-6)
7. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل ج1 ص122 [↑](#footnote-ref-7)
8. الفصول المختارة، ص: 91 [↑](#footnote-ref-8)
9. نهاية النهاية في شرح الكفاية، ج‏1، ص10. [↑](#footnote-ref-9)
10. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 229 [↑](#footnote-ref-10)
11. مباحث الاُصول القسم الأوّل ج1 ص123 [↑](#footnote-ref-11)
12. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، مسلک العلامیة ، ص ۱۶۴و165. [↑](#footnote-ref-12)
13. نهاية النهاية في شرح الكفاية، ج‏1، ص10. [↑](#footnote-ref-13)
14. مقرّر: این عین عبارت استاد است که مقصود از آن برای حقیر نامفهوم بود. [↑](#footnote-ref-14)